

صحاری و جبل در گذشتم ولی در مراجعت چون راه عبور بدان حصار انحصار داشت ناچار به حوالی آن افتادم و به مخاطرات سنر و مقاسات خطر تن در دادم و بدان قلعه رفتم، از هنگام صبح همی راندم تا به وقت عشا به دروازه آن قلعه [۱۱۵] رسیدم. نیمی سواره نیمی پیاده و روز و شبی چند در آن دز بماندم تا به نحوی خوش او را اصلاح کرده به شیراز باز آمدم، ای عجب او را با من مودتی عظیم واقع شد که آنچه بدو گفتم پذیرفت و از آن پس تا بودیم سخن من می شنفت.

الحاصل چنان فهمیدم که او را داعیه پادشاهی است، زیرا که خود اظهار کرد که لک یعنی طایفه کریم خان زند به مقام سلطنت ارجمند گشته اند و چه عجب باشد که الوار بدین مقام اعلی رسند.

علی الجمله بعد از ورود من بنده به شیراز صبیبه او را به نواب تیمور میرزا عقد بستند و بدین واسطه چندی از خادمان همی بود و در هنگام ورود لشکر حضرت پادشاهی با نواب امیرزاده فیروز میرزا به پیشکاری معتمدالدوله منوچهر خان که فرزند نواب شاهزاده حسینعلی میرزا فرمانفرمای فارس به جانب بنادر هزیمت گزیدند، چنان مشهور شد که ولی خان راه بر نواب حاجیه بر بست و از جواهر خاصه بدو قسمتی داده و بگذشتند و در هنگامی که فارس به تسخیر اندر آمد و شاهزادگان معظم حسینعلی میرزا و حسنعلی میرزا را به دارالخلافه بردند لاجرم عموم حکام و عمال فارس از هیبت لشکر ترک و صاحب منصبان افرنج راهب و هارب گشته به شیراز آمدند، محمد ولی خان صاحب قلعه سپید نیز مانند دیگران سر بر ربنه طاعت نهاده به حضرت فیروز میرزا روی کرد و مورد التفات شد، چون لختی بر آن بگذشت از او مطالبه جواهر تابان و لآلی رخشان کردند و متحیر فرو ماند و از آمدن خود ندامت یافت و در استخلاص خود چاره ندید الا اینکه به مکیدت و خدیعت از آن قید رهائی یابد. لهدا به اولیای دولت معروض داشت که:

من مردی از الوار صحراگردم و از جواهر زواهر استحضارم نیست، ولی سنگهای سرخ و زرد و سبز در تصرف من بسیار در آمده و در معاقل جبال و مکامن تلال مدفون و مخزون کرده ام که غیر مرا بر آن خبری نیست، اگر معتمدی با من گسیل گردد و عقبات این جبال و سهول در نوردد آنچه در دست است نثار پای او کنم و قلعه سپید را که

به حصانت و رصانت مشهور آفاق است به تصرف او دهم.

لهذا جناب معتمدالدوله منوچهرخان بدین اندیشه در افتاد که او را از تنگنای شیراز رهایی دهد و به اتفاق کسی روانه کند تا هم قلعه مشهوره را به تصرف در آورد، و هم جواهرات مذکوره را استرداد نماید.

میرزا ابوالقاسم همدانی که مردی حکیم دانا بود در این امر با من بنده مشاورت کرد، چنانش پاسخ دادم که بدین مهم رضاندا، لهذا قبول این کار بر رقبه محمد خان قزوینی افتاد او نیز از من بنده استشاره نمود و او را از قبول این خدمت ممنوع ساختم و دلایل گفتم؛ ولی از فرط طمع و ترغیب سرکردگان طوایف ایلات قزوینی ممنوع نگردید و به اصرار جناب معتمدالدوله منوچهرخان با جماعتی از سرهنگان و سرکردگان و پیاده و سواره و چند عراده توپ به انتظام صفحات شولستان و کوهکیلیویه روانه شد.

و چون به حوالی قلعه سفید فرود آمدند ولی خان ممسنی تفنگچیان خود را حکم کرده از فراز دز به زیر آمده و حسنعلی خان بیات زرنندی با فوج خود به تصرف و تحفظ قلعه رفته بنشست، و چون قلعه از تصرف ولی خان به در آمد و اولیای دولت اطمینان یافتند به استقلال خود مغرور گردیده و تکلیفات شاقه و تحکیمات عنیفه کردند و در مطالبه مخازن و جواهر مبالغه گزیدند و از تحریم و تکریم او کاستند، بلکه قصد مؤاخذت و محافظت وی نمودند.

و چنان استماع رفت که باقرخان پسر ولی خان را از منسوبان چاکری صبیح و ملیح بود و بعضی از جوانان اردو در آن طمع ختام کردند و کار از مطایبه به معاتبه و از مقابله به مجادله انجامید تا مخالفت چاکران در سروران سرایت کرد و در آن تیره شب سهمگین که اشک سحاب متقاطر بود گلوله های تفنگ متواتر گشت، سواران و پیادگان الوار که از عهد مهد فروسیت و محاربت آموخته بودند بر سر اردو ریختند و دست به شمشیر و رمح و طپانچه و تفنگ برآوردند و توپچیان و سربازان خواب آلوده از خوابگاه برجستند دوست از دشمن نشناختند.

چون شبیخون الوار از چهار سوی بود، غالب گلوله های توپ و تفنگ به خطا همی رفت، محمد طاهرخان و جعفر قلی خان قراجه داغی و رضا قلی خان قاجار سرهنگ و سرکردگان طوایف ایلات قزوین مضطرباً از فراش بیرون آمده به

محافظت خویش و مدافعه بد اندیش جهد می نمودند، ولی سودی نداد. ولی خان و پسران او از ایلات دیگر نیز استمداد خواسته بر امر او غلبه کردند و ایشان را از میان خیمه‌ها بیرون آورده راه جبل و قلل در پیش گرفته، همانا از طرفین یکهزار (۱۰۰۰) کس به قتل آمد. سربازان علی الصبح بی سرهنگ و سالار مانده شرح حال به معتمدالدوله انهی کردند، معتمدالدوله از وقوع این واقعه غریبه و سنوح این سانحه عجیبه متحیر و متغیر شده از غفلت سرکردگان قزاونه دست افسوس بر زانو زده به ابیات قایم مقام مترنم همی بود که گفته:

آه از این قوم بی حمیت بیدین

و چون اطلاع حاصل کرد که سرهنگان و سرکردگان در دست الوار گرفتارند به اجماع عساکر و اخبار متجنده فرمان داد، در رکاب شاهزاده فیروز میرزا راه شولستانات و کوهکیلویه برگرفت، اما ولی خان پس از این جسارت بر سر قلعه رفته که به تصرف در آورد، افواج بیات زرنندی او را به بارش گلوله راندند. چون مأمنی نداشت خود را به کوهستان انداخته هر روز به منزلی و هر شب به جائی همی زیست، در ماهور بزرگ که کوهستان و دره‌های متصله به خاک کوهکیلویه دارد متواری و از بیم سپاه پادشاهی فراری همی بود و مامورین به اخذ و اسیر او از اطراف [۱۶] همی راندند و وی از پیش ایشان روی به حدود کوهکیلویه آورده سرهنگان و سرکردگان را رها کرده به قلعه گل و گلاب عزیمت کرد. چون از همه سوی عرصه بر خود تنگ دید قلعه بگذاشت و آن دو قلعه مشهور نیز به تصرف سپاه حضرت پادشاه فلک جاه در آمد.

زنان الوار که در آن حصار بودند از راه غیرت مرددانه گیسوهای خود را به گیسوی یکدیگر محکم بر بستند و بالاتفاق از فراز قلعه گلاب خود را به زیر انداختند و بالمره بمردند و داغی بر دل‌های خام طمعان اردو نهادند.

اما ولی خان ممسنی با معدودی از چاکران و تنی دو از پسران در بیابان روی نهاده، اهل و عیال و دولت و مال او به تصرف سپاه منصور در آمده و اسمعیل خان همدانی سرتیپ سواره قراچورلو در فقای او می‌راند تا به وی رسیده بر او و همراهان مظفر شد، و با خود به شیراز آورد. و به حکم امیرزاده فیروز میرزا و معتمدالدوله در خارج دروازه باغ شاه برجی مشید بنا کردند که رؤس و اجسام الوار

از شیب تا فراز به منزله سنگ و خشت آن بنا بوده، و ولی خان را با دو پسر او باقر خان و هادی خان روانه دربار خاقانی نموده، به حکم امنای دولت به اردبیل و تبریز بردند، و ولی خان در اردبیل درگذشت.

و چون در آن اوقات مؤلف این نامه در آن ولایت بود و غالباً در خدمت نواب امیرزاده فیروز میرزا و معتمدالدوله معروف قصیده‌ای در تهنیت موزون افتاده که همانا مطلعش آن است:

بیت

فتح گلاب و گل و صطخر و سپید است

فصل گلاب و گل و شراب و نبید است

از مزده این فتوح تجار هند و عرب و عجم عیشها مهیا کردند و از این پس مرفه‌الحال از بنادر به فارس آمد و شد گزیدند، چه که ولی خان دلیری بود که با شیر پیکار جستی و به تنها بر تن‌ها بر زدی و از قتل برادران نیندیشیدی، و چند مرحله را به یک منزل ایلغار کردی و شباهنگام در خوابگاه معین نخفتی، همه شب تا صبح بر پشت زین خوابگاه داشتی، مکرر با قلیل سواری با هشت هزار (۸۰۰۰) سپاه جرار مقاتله کردی و گلوله تفنگش در شب تار خطا ننمودی و شمشیر تیزش خارها را خارا فرق نکردی.

وقتی ایلخانی فارس با شش هزار (۶۰۰۰) سوار ترک بر روی شیبخون برد با آنکه بی‌خبر بود و چند زخم منکر برداشت از میانه آن سواران بیرون رفت، اغلب اعضایش از ضرب و طعن شمشیر و نیزه آثار داشت و یک طرف چهره‌اش را باروت طپانچه سیاه کرده بود، و خود معاینه کردم که سوارانش در شب مهتاب خرگوش دونده را به ضرب گلوله تفنگ مجال گریز ندادندی و پیادگانش زودتر از سوار به کوهسار بر شدند.

علی‌الجمله پادشاه جم‌جاء پس از اطلاع بر حال آن راهزن گمراه و فتح قلاع سه‌گانه مذکوره از دفع او خوشنود گردید و با امیرزاده فیروز میرزا و معتمدالدوله تلطفات فرمود.

ذکر عزیمت پادشاه فلک جاه سلطان محمد شاه قاجار به انتظام ولایت گرگان و اتراک

بعد از روانه فرمودن نواب امیرزاده معظم فریدون میرزا به صفحات جرجان و اتراک به عزم تنبیه متمرّدان کوکلان و یموت، و نیابت نواب امیرزاده اردشیر میرزا در طهران، در اوایل بهار و زمان تساوی لیل و نهار به امر خسرو و انجم حشم قاجار سپاه ظفر همراه مانند دریای موج به تموج درآمدند، و افواج آذربایجانی و عراقی و مازندرانی در رکاب مستطاب به حرکت و شتاب همی رفتند.

چون ساحت فیروز کوه مخیم آن گروه گردون شکوه افتاد، منوچهرخان معتمدالدوله وزیر فارس که میرزا محمد تقی قوامالدوله به منصب او منصوب گشته بود به حضور اعلیٰ رسیده و به سرحدات عراقین مأمور شد، محمدحسین خان بن عبدالله خان ارجمندی که حاکم آن ولایت و سرتیپ افواج فیروز کوهی بود خدمتی شایان کرد و تمامت امرای رکاب را ضیافتی بزرگ نمود، و فور انواع اطعمه و اشربه به مرتبه اعلیٰ رسید و لحم طری بره های طبری به شیران و گرگان قسمت افتاد. حضرت پادشاه قدردان وی را مشمول عنایات بی کران فرموده از آنجا درگذشت، همه راه به تفریح و شکار و تماشای دشت و سبزه زار سروری تازه و روحی بی اندازه در مزاج مبارک خسرو مالک رقاب و همراهان و ملتزمین رکاب روی همی داد، سراسر کوه و دشت پر بنفشه طبری و نرگس و سنبل بود و تمامی عرض راه پر خوید و ریحان و گل:

لمؤلفه

ز سبزه سرکوی در ششتری	ز لاله رخ خاک پر مشتری
چمان در چمنهاش دشتی خروس	پر و بال چون چهرگان عروس
به هر سوی بس بیشه های کشن	درختان پر از خارهای خشن
در اوکوه پر ارس و شمشاد و سرو	جر و جوی پر کبک و سار و تذرو
همه باغ و راغ و همه کشت و رز	پراهنگ مرغ سحر بوم و مرز
سپاهیان جرار به پیکان و صوارم، گور و غزال همی افکندند و مراکب رکائب به	

دندان و سنابک آذر، بون و بنشسه همی‌کنند، همه راه محل عیش جیش بود، و همه جیش سرگرم جوش و طیش بودند. خسرو کیخسرو خادم در کمال حشمت و تمکین از چمن بسطام منزل به منزل حرکت گزین بود تا چمن کالپوش مرتع جیاد جیوش آمد، و به توقف در آن عرصه اشارت رفت:

فروزد به ماهی و برزد به ماه
بن نیزه و قبه بارگاه

عرصه کالپوش صحرائی پر شیر مردخوار، پلنگ شیر اوتار گردید، کثرت خیام هر گوشه را رشک سپهر مینا فام کرد، و وفور ترکان پارسی گوی هرکناری را غیرت سفد سمرقند نمود، از شیپور سربازان فلک را نفخه صور فراموش شد و از آوای طبل و نای ملک را پنبه در گوش، کوه تا کوه از دلیران پلنگ صلابت نمونه کوه بربر و دشت تا دشت از شیران هژیر مهابت نمودار دشت ارژن بود، از نوای ترکان صماخ مریخ بدریدی و غوغای سربازان زهره [۱۷] زهره آب گردیدی:

نظم

هم ز سرهنگان در هر جهتی هویاهوی هم ز سربازان در هر طرفی هاباهای
چندان آهو و گوزن به خون در غلطید که خاره لعل بدخشان شد و خار مرجان
درخشان آمد، کبک و تیهو را نژاد و ثعالب و ارانب را آثار از گیتی برافتاد، همه شب
خیمه‌ها پر نوای نای و چنگ و دف بود و همه روز کوهها پر نعره شیپور و شندف تا
زلزله در خاک گرگان افتاد و ولوله در جان ترکان، و سپاه منصور فوج فوج به دشت
رانند و کولان و یموت را به خاک خبوه و گرگانج دوانیدند.

و در این مقام عباس خان قاجار بیگلریگی استرآباد با سران و بزرگان تراکمه به
خاکپای مبارک رسید و از فتوحات امیرزاده معظم فریدون میرزا و تصرف قارن قلعه
و قتل و نهب ترکمانان دشت معروض داشت که به طالع نواب امیرزاده آزاده
فریدون نام فریدون احتشام خاک گنبد قابوس را بر فلک آبنوس ارتفاع داد و بنیان
قارن دز را به سنابک خیول هم بستر قارون کرد:

لمؤلفه

جهان بدیده ترکان چو دیده‌شان شد تنگ

به دشت ترکان ز امر ملک چو شد به قتال

به عزم رزم ز قفقاق دشت غو برخواست

ز خاک گفنی جوشید ترک کینه سگال
 مصاف گفنی عمانی آهنین گردید
 ز موج خنجر و شمشیر و ناچخ و کوپال
 ز خون کشته و از کشته دشت گرگان گشت
 به یک نبردش گوئی پر از بحار و جبال
 به خونِ ترکان کرد، آب رود گرگان سرخ
 زمین و دشت ز اجسامشان پر از اتلال

علی‌الجمله اردوی بزرگ شاهنشاهی از چمن کالپوش حرکت و از شهر کرایلی به دشت مرحله پیمانگشت، و در بی بی شیروان نزول گزید. نواب امیرزاده فریدون میرزا بعدها که غلبه تمام بر تراکمه کرد و ائمال و احمال آن گروه کسبب غازیان نصرت نصیب آمد و از همه گان فرزند و عیال به نوا و گروگان بستند، به حکم پادشاه فلک جاه مظفر و منصور مراجعت کرده در مکان موسوم به بی بی شیروان که از ابنیه قدیمه شمس‌المعالی قابوس و شمشگیر بوده است به اردوی بزرگ پادشاهی الحاق یافت و مورد الطاف و اشفاق گردید. مساعی جمیله اش به احما د مقرون گردیده به وعده حکمرانی ملک فاخر فارس مفتخر شد.

موکب فیروزی کوکب نصرت اندوز پس از مضای ایام ربیع و قضای فصل تموز از راه آق امام به چمن بسطام رجوع فرمود و به قصد دارالملک مصمم گردید، جمعی از مقربین حضرت مجالس مشاورت و محاورت آراسته در سعایت جناب حاجی میرزا آقاسی همداستان شدند و وثیقه مشتمل بر عدم کفایت وی برنگاشتند. و چون به عرض پادشاه جم‌جاه رسید با آن گروه بر آشفتم و اختیار تادیب و تعذیب و تنبیه و حبس و عزل آنان را محول به جناب وزارت مآب فرمود. وی از راه نیک نفسی بعضی را به نصیحت ساکت و گروهی را به تهدید و وعید رام و جمعی را از سده سنیه سلطنت ممنوع داشت، و در کمال استقلال به دارالسلطنه طهران باز آمد بلی:

بیت

خلاف رأی سلطان رأی جستن به خون خویش باشد دست شستن

ذکر انتظام

کرمانشاهان و عراق و لرستان و عربستان

به اهتمام نواب امیرزاده معظم

بهرام میرزا

سابقاً در ضمن واقعات عرض راه تبریز و طهران از مأموریت نواب امیرزاده معظم بهرام میرزا به کرمانشاهان و روانه کردن نواب امیرزاده محمدحسین میرزای حشمت‌الدوله به دارالخلافه و انتظام آن سامان اشارتی رفت، و چون بیان ورود سعادت آمود همایون اعلی حضرت شاهنشاهی بر تفصیل وقایع اطراف ممالک محروسه از هر حیثیت تقدم داشت بدان پرداخت، اکنون به ذکر بعضی واقعات کرمانشاهان و لرستان می‌پردازد و مجملی از خدمات نواب امیرزاده معظم‌الیه را مرقوم می‌دارد که:

نواب معظم‌الیه به تاریخ هجدهم شهر رمضان المبارک سنه هزار و دوست و پنجاه (۱۲۵۰ هـ / ژانویه ۱۸۳۵ م) از منزل ماهی دشت حرکت نموده، والی کردستان و قشون او را روانه سنندج داشته و خود به قلعه حاجی میرزا قاسم نزول گزیده، در روز بیست و چهارم ماه مذکور با قوام‌الدوله و سایر اعظام به عمارات خاصه شاهزاده مغفور دولت‌شاه طاب‌ثراه وارد گردید، ملا عبدالعزیز ملباشی را به استمالت نواب نصرالله میرزا والی لرستان و محمدعلی خان مگری که از چاکران شاهزاده مرحوم بود به نزد اسدالله میرزا حکمران عربستان مأمور داشت و در اوایل ورودش به فرار سارقین و رونود را به قاعده نظام به قطار فوج مراغه انداخته سیاست نمودند، و مبالغی خطیر اموال نقد و جنس قوافل و زوار که در زمان رحلت خاقان صاحبقران به غارت و یغما برده بودند استرداد فرموده به صاحبان آن واصل داشت.

و به همین سیاست انتظامی تمام در آن ولایات حاصل و ظاهر گردید، از دارالخلافه نشان و فرمان ایالت مجدداً رسید، برات سه هزار (۳۰۰۰) تومان انعام نیز خاصه نواب امیرزاده معظم و یکهزار (۱۰۰۰) به جهت جناب قوام‌الدوله ضمیمه رقمه کریمه امنای دولت علیه عالیه بود. و نواب امیرزاده فرهاد میرزا به

حکومت و ایالت خرم‌آباد لرستان اختصاص یافت و با قوام‌الدوله به آن صفحات رفته، او استقلال یافت و قوام‌الدوله باز گردید.

و در اواخر ماه صفر سنه ۱۲۵۱ (۵/اواخر ژوئن ۱۸۵۳ م) خبر عزل قایم مقام و نصب حاجی میرزا آقاسی به نواب امیرزاده رسید و قوام‌الدوله را احضار به طهران کرده، جناب میرزا موسی رشتی را به جای او منصوب داشتند.

و در این ایام سلیمان خان گوران را به واسطه سوء خلق و کوری منسوبان او بکشند و به جانب بغداد کوچ کردند. و نواب امیرزاده معظم پسر او ولی خان را که در سن شباب بود به کرمانشاهان خواسته به جای [۱۸] او تقویت و تربیت فرمود، و شش ماه از پس از ورود میرزا موسی نواب امیرزاده آزاده به انتظام مهام ولایت عربستان مامور شد، و میرزا محمود جهانشاهی به عرض سپاه بهلیلان و جایدر آمده بیست و پنج هزار (۲۵۰۰۰) سواره و پیاده را عرض داده به جهت تعلیم نظام به راولپنسن^۱ صاحب مسیحی انگلیس سپرده، در رکاب نواب والا راه لرستان را گرفتند. جناب میرزا موسی نایب وزیر به کرمانشاهان باز گردید و میرزا بزرگ قزوینی به وزارت لرستان اختصاص یافت.

در اول خاک عربستان شفیع خان بختیاری از جانب محمد تقی خان کنورسی بختیاری وارد اردو شده اظهار انقیاد کرد، میرزا امین مستوفی علی آبادی به اتفاق او به استمالت خاطر محمد تقی خان بختیاری رفت و او متعهد شد که در ورود اردو به شوشتر به رکاب والا آید. و اردوی امیرزاده والا حرکت نموده تا شهر دزفول به ده (۱۰) روز توقف قطع منازل می فرمود، جعفر قلی خان ولد اسد خان بختیاری و پنج هزار (۵۰۰۰) کس از آن طوایف در رکاب والا حاضر بودند.

نواب امیرزاده معظم و نواب فرهاد میرزا بعد از ورود به دزفول به زیارت مرقد حضرت دانیال علیه السلام و ملاقات جناب سید صدرالدین دزفولی رفته و پس از ده (۱۰) روز توقف به جانب شوشتر نهضت گزیدند، و بعد از عبور کردن از شوشتر میرزا امین و شفیع خان باز گردیده عرضه داشتند که محمد تقی خان از آمدن مخوف است و در قلعه تل متحصن گردیده است، و علی نقی خان برادرش به تشفع او می آید که در محلی خارج اردو قرار آمدن را به حضور نواب والا داده باشد.

امیرزاده آزاده پس از مشاورات و رعایت شروط حزم نواب امیرزاده فرهاد میرزا و نایب را در اردو گذاشته با فضل‌الله آقای سرتیپ توپخانه و راولینسن صاحب انگلیس و سی (۳۰) سوار خاصه روانه شده، بعد از سه روز به سقناق او رسیدند، لوازم خدمتگزاری به ظهور آورد و اطمینان یافته به اردو آمد و تکالیفی که بدو فرمود قبول نمود، علی‌نقی خان برادرش با گرویه‌ها ملتزم رکاب والا شدند و او به جهت انجام خدمات قبولیه رخصت یافت؛ و اعراب بنی‌لام را که در مقدمه وفات خاقان صاحبقران به اموال اهالی شوشتر دست‌اندازی کرده بودند تنبیهی کامل فرمود، شیخ مذکور را معزول و شیخ نغمه را به جای او منصوب فرموده مخلع داشتند و سه چشمه از پل شوشتر که خراب شده بود به سه هزار (۳۰۰۰) تومان مخارج تعمیر فرمودن مقرر داشتند.

و پس از اتمام در انتظام امور عربستان و لرستان قشون و توپخانه را از راه بلارود روانه کرمانشهان داشته، و نواب والا خود از راه فیلی عازم خرم‌آباد شدند، و نواب امیرزاده فرهاد میرزا و میرزا موسی رشتی حسب‌الامر به طهران رفتند.

و چون موکب ظفر کوکب حضرت شاهنشاهی عزیمت دشت ترکمان داشتند فوج گوران را که در حقیقت گوران وحشی بودند با مستر راولینسن معلم انگلیس روانه دارالخلافه فرموده، در نظر همایون مبارک جلوه تمام کردند، و خلعت شاهانه شمشیرگل مرصع با بند زمرد و الماس در بروجرد به نواب امیرزاده بهرام نام بهرام انتقام در رسید و در بروجرد به ملاقات برادر مهربان نواب امیرزاده معظم بهمین میرزا و دعوت او تلافی فرمودند در عمارت شمس‌العماره صحبت داشتند.

و در روز ورود به چمن سنگباران افواج چهار محال و فریدن به سرتیپی سلیمان خان گرجی و جعفرقلی خان و کلبعلی خان بختیاری و امیرخان شاهیسون به اردوی والا آمدند، فی‌مابین علی‌نقی خان بختیاری و فوج کرمانشاهی منازعه شده او را مغلولاً روانه کرمانشاهان کردند و سلیمان خان گیلانی مأمور به فارس شد، و نواب امیرزاده والا به استدعای خسروخان گرجی حاکم اصفهان به حوالی شهر در قریه کوشک نزول فرموده، پس از ملاقات و مقالات از اصفهان حرکت فرموده راه کرمانشاهان برگرفت. و در گلپایگان نواب امیرزاده منوچهر میرزا شرایط دعوت و خدمت به جای آورده، علی‌الجمله نواب اشرف والا در بیست و پنجم شعبان سنه

۱۲۵۲ (هـ/ اوایل دسامبر ۱۸۳۶ م) وارد کرمانشاهان شده؛ و در پنجم رمضان فرمان قضا جریان به احضار امیرزاده به حضور مبارک در رسید و در چهارم شوال با میرزا جعفر وزیر مازندرانی از راه قم به حضور مبارک شاهنشاه شرفیاب گردید و مورد الطاف شده به حکمرانی صفحات قزوین مخصوص گشت.

در بیان حکمرانی و فرمان فرمائی نواب امیرزاده والا فریدون میرزا به فارس و ماموریت نواب فیروز میرزا به کرمان و بعضی واقعات دیگر

اگر چه معتمدالدوله منوچهر خان در دولت خاقان صاحبقران به هرگونه خدمتی تربیت یافته سیاست با ریاست جمع کرده بود، و ولایت با کفایت یار ساخته ولی در معامله ولی خان عزمی به خلاف حزم از وی به ظهور آمد و با ایلخانی و کلانتر فارس قوامالملک رفتاری به سزا نداشت، همه همتش از کثرت طمع به جمع مال بود و افزودن منال.

چون پادشاه والا جاه بر حالش استحضار حاصل فرمود، نواب امیرزاده معظم فریدون میرزا را که نایب الایاله سابق آذربایجان و در کفایت و کفالت و دقایق و حقایق حکمرانی پرورده نایب السلطنه بزرگوار و تربیت یافته خسرو عدالت شعار بود، چنانکه در خدمت فتح قارن قلعه وعده رفته بود به حکمرانی ملوک فارس مقرر داشت و میرزا محمدتقی آشتیانی که از مستوفیان معتبر نایب السلطنه مغفور بود ملقب به «قوامالدوله» و به امر معاملات دیوانی مأمور فرمود.

نواب امیرزاده فیروز میرزا را به حکومت کرمان و معتمدالدوله را به مراجعت طهران اشارت رفت.

بنابر امثال امر قضا قدر قدر نفاذ سلطانی امیرزاده فیروز میرزا بعد از ورود نواب مستطاب [۱۹] فریدون میرزا فرمانفرمای فارس رخصت انصراف و اذن انعطاف به جانب کرمان گرفته با چاکران و وابستگان خود روانه گردید.

چون من بنده مؤلف این تاریخ در آن زمان به صوابدید معتمدالدوله به منادمت

و مصاحبت امیرزاده مذکور مفتخر و مامور بودم و جمعی از متعلقین و عیال در موطن مالوف یعنی شیراز داشتیم، لهذا نواب اشرف فرمانفرمای جدید فارس فریدون میرزا مرا از حرکت منع و به سکون امر فرمود و به خلعت و انعام و رحمت و اکرام در حضرت خود معزز و مشعوف همی داشت، چنانکه در تهنیت ورودش مدحتی که زیاده از هشتاد (۸۰) بیت بود موزون و معروض و داشتم، به عدد ابیات اشرفی تومانی جایزه جایز شمرد و ادا فرمود.

مع‌القصه در اندک زمانی مملکت فسیح‌الارض فارس را که محتوی است بر بلوکات بزرگ و بنادر سترک و جزایر قدیمه و قلاع قویمه، از حالت انقلاب و اغتشاش به مقام امن و امان و انضباط و انتظام آورد.

چون سنت من بنده چنان بود که در ضمن وقایع ایالت از بعضی از بلاد نیز مختصری می‌نگاشت ذکر برخی از خصوصیات این مملکت خالی از فایده نخواهد بود.

در تبیین

جزایر و بنادر و مملکت و ایالت فارس و

فرمانفرمایی نواب امیرزاده معظم فریدون میرزا

این مُلک به نام فارس بن ماسور بن سام موسوم است، و در قدیم الایام شهرهای بزرگ داشته مانند جهرم و فسا و دارابجرد و فیروزآباد و اصطخر و شاپور که هر یک را سلطانی در عهد خود ساخته و اکنون دارالملکش شهر شیراز است و از ابنیه طهمورث دیو بند بوده و یوسف بن محمد ثقفی برادر حجاج آن را تعمیر نموده، عمرو لیث حصارش را برافراشته و عضدالدوله دیلمی در کمال آبادیش کوشیده، و بر طرف قبله آن قصبه‌ای بنیاد کرده که فنا خسرو و سوق‌الامیر می‌خوانده‌اند، چه فناخسرو نام او بوده و گفته‌اند: آبادی آن قصبه به محلی رسیده که هشت هزار (۸۰۰۰) دینار حقوق دیوانش بوده، اکنون از آن آثار در میان نیست و ظن مؤلف آن است که متصل به دروازه باغ شاه بوده الی باغات مشهور به مسجد و به تصاریف زمان خرابی یافته و از حلیه آبادی افتاده و منفصل گردیده.

و شهر شیراز را در ازمنه سابقه قبه الاسلام ایران می نامیده اند طولش را از جزایر خالدات هفتاد درجه و بیست دقیقه و عرضش را بیست و نه درجه و سی هشت دقیقه و اطول ایامش را سیزده ساعت و پنجاه و چهار دقیقه نگاشته اند. و آن شهر تا جوار مرقد سعدی به شکل طولانی در حوالی کوه واقع بوده، چنانکه گفته اند: بقعه حافظ در شهر و بقعه سعدی در حوالی شهر واقع شده.

بعد از حصری که صمصام الدوله بن عضدالدوله فنا خسرو دیلمی بر آن شهر کشیده و ویرانی یافته، شرف الدین محمود اینجو مجدداً باره ای ساخته و منهدم شده، و شاه شجاع بن محمد مظفر در عمارت آن حصار جهد نموده، آن نیز خرابی یافت، و کریم خان بن اویناق زند برج و باره در کمال استحکام و خندقی عمیق بر گرد شهر بساخت. بعد از او به حکم قهرمان ایران آقا محمد شاه قاجار ویران کردند و حصری دیگر بساختند آن را نیز زلزله ویران کرد و خندق انباشته شد. بناء علیه در افواه افتاده که شهر شیراز حصار بر نمی دارد و از این قرار خالی از حقیقت نخواهد بود.

مع القصه شیراز شهرکی است کوچک مشتمل بر شش (۶) دروازه و محتوی بر نه (۹) محله و قرب هفت هزار (۷۰۰۰) باب خانه کما بیش در آن مسکون بوده اند. و از اینیه قدیمه جامع عتیق از بناهای عمرولیت معروف است و مسجدی دیگر که ساخته اتابک سعد زنگی بوده مشهور است، و از بناهای وکیل چهار سوقی از دروازه اصفهان با مسجدی و حمامی و سرائی دو سه و ارک و باغ و عمارت اندرونی و بیرونی مخصوص سلاطین و حکام داشته، و آبش از قنوات است و بهترین آن قنات رکن الدوله و کم آب است و آب قنات زنگی از قنات قدیمه سعد زنگی نیز چندان نیست که کفایت کند.

و شهرش در زمینی پست واقع شده که بدین جهت رطوبتی دارد و در تابستان زود قبول عفونت کند و هوایش به گرمی مایل است و مزار متبرکه فرزندان امام موسی الکاظم علیه السلام معروف به سید میراحمد و سید میر محمد در آنجاست و خلقتش غالباً زرد فام و لاغر اندام و با ذوق و نیکو فطرت و با مناعت و قناعت چنانکه کسبه اش را چون قوت شب سرانجام شود از دکه برخیزد و با احباب در صحرا یا در شهر شبی به روز کند.

در اکثر اوقات و فصول بازاریش از ریاحین خالی نیست و متاع هند و ایران در آن فراوان، خاک فارس مشتمل است بر بیلاقات و قشلاقات، لهذا فواکه سردسیری و گرمسیری همیشه در آن شهر با وفور است، از طرفی رطب تازه و مرکبات از قبیل لیمو و نارنج و ترنج و امثالهم آورند، و از جای دیگر فستق و بادام و آنچه در بیلاقات بهم رسد.

الحاصل در ایام ربیع و فصل بهار خارج شهر بهشتی است پر نقش و نگار، تکایای خوب و بساتین مرغوب و مزارات با صفا و مزارع منزه در آن بی منتها:
که بر کند دل مرد مسافر از وطنش

مجملاً آنکه فارس مشتمل است بر چهارده (۱۴) بندر: بندر ابوشهر، ریشهر، کنکان، چارک، نخیلو، عسلویه، ریگ، دیلم، ماشول، غزاله، بردستان، زیارت، شیلو، عباسی، و بحر فارس را شانزده (۱۶) جزیره متعلق به فارس است: جزیره بحرین، جزیره دال، جزیره بلو، جزیره خارک، جزیره استوار، جزیره هندراوی، جزیره لارک، جزیره تانجو، جزیره قیس ملککان، جزیره قشم، جزیره هنگام، جزیره قلور، جزیره هرمز، جزیره مسری یمیار. جزیره قشم مشهور به جزیره دراز است، طولش بیست و دو فرسخ است و ارضش یک فرسخ.

جزیره [۲۰] هرمز که چهار فرسخی بندر عباسی است دورش ده فرسخ است و شرح آن در وقایع زمان شاه عباس صفوی مرقوم افتاده.

و از جزیره هرمز الی جزیره بحرین مفاض لؤلؤ است و بحر فارس لجه‌ای از دریای هندوستان و از سمت شمال محدود است به ولایت فارس و از جانب جنوب به دریای عمان و یمن و از طرف غرب به ملک عراق عرب و خوزستان و بَر نجد و از جانب شرق به بحر هند، و این لجه را تا به بحر هند رسیدن صد و هفتاد (۱۷۰) فرسنگ تخمین کرده‌اند، و عمقش را هفتاد (۷۰) باع نگاشته‌اند. از ابتدای وصول شمس به برج سنبله تا شش ماه موج است، آنگاه ساکن گردد.

و وقتی به ضرورت مؤلف با بعضی امیرزادگان فارس در بندر کنگو و عسلویه تماشای دریا خواستیم، بعد از نزول در زورق باد به وزیدن آمده، دریا تموج افزود و عنان از دست تصرف ناخدای کشتیبان در ربود، ناچار دریائی شدید و خطرات غرق معاینه کردیم تا به هزار زحمت و مشقت شبانگاه به ساحل رسیدیم و نجات

یافتیم.

مملکت فارس را چندین شهر قابل ایالت است مانند: کوهکیلیویه و کازرون و شولستان و دشتستان و ابوشهر و دارابجرد و فسا و نیریز و اصطهبانات و جهرم و لارستان، و هر مملکی در دست حکمرانی قدیم و جدید بوده و طوایف ایلات اتراک و الوار در فارس قریب به صد هزار (۱۰۰۰۰۰) می باشند که بعضی ساکن اماکن و بیشتر طریقه بیلامشی و قشلامشی می سپارند.

و محمد علی خان بن جانی خان قشقائی که سابقاً مجملی از حالات وی و احوالش مرقوم شد بر ایلات ترک ایلیخان گردیده، و چون سابقه خدمت بدین دولت ابد مدت داشته و معتمدالدوله با وی عناد و لجاج پیش گرفته بود، حضرت خاقان زمان او را به التفات خاص اختصاص داده و به نواب فرمانفرما فریدون میرزا هم متعلقین وی را سپارش فرمود، و او را به حضور اعلی خواند، و برادرش محمد قلی خان ایل بیگی و نایب او بود. و نواب والا فرمانفرما تمام اعیان و اعظام فارس را به مراجع پادشاه عهد امیدوار کرده هر یک را به مراکز حکومت او روانه داشت.

و در این ایام نصیر خان ولد عبدالله خان بن نصیر خان اکبر بیگلربیگی لارستان که ابا عن جد خدمتگزار این دولت بود به حضور والا آمد، و میرزا منصورخان کوهکیلیویه ای که از سادات صحیح النسب و به حسب وراثت حکمرانی در آن صفحات داشت، و سایر حکام بلاد امضای ایالت یافته به کار خود مشغول شدند، و جناب کهنف الحاج حاجی میرزا علی اکبر قوام الملک خلف الصدق اعتمادالدوله حاجی ابراهیم خان شیرازی صدر اعظم سابق خاقان قاجار مورد اشفاق شاهانه گشت، و میرزا محمد علی مشیرالملک وزیر فارس نیز در معاملات دیوانی دخالت یافت. تمامت حکام و ضباط و رعایا و برابرا در مهاد امن و امان غنوده و بساط عدل و رأفت ممهّد گردید، دیگر باره گفته معدلت و انصاف فریدون فرخ در مملکت جم سمت ظهور و شیوع یافت. در زمان روزگار نواب امیرزاده کامکار فریدون میرزای متخلص به «فرخ» را بدین دو بیت مخاطب داشته همی گفت:

بیت

فریدون فرخ فرشته نبود به مشک و به عنبر سرشته نبود
به داد و دهش یافت آن نیکوئی تو داد و دهش کن فریدون توئی

و در این سال خجسته مال نواب امیرزاده معظم اردشیر میرزا به حکمرانی
مازندران مخصوص شد و فضلعلی خان قراباغی احضار یافت و محمدخان ایروانی
امیر تومان شده به حکومت عراق رفت و سپهدار ملتزم رکاب شد و سیف الملوک -
میرزا را به قزوین برده به حاکم سپردند.

ذکر عزیمت موکب فیروزی کوکب

اعلیحضرت شہریار دربار سلطان محمد شاہ قاجار بہ

یورش خراسان و زیارت حضرت امام والا مقام علیہ السلام

چون پادشاہ فلک جہ نیکو نہاد صافی اعتقاد را ارادتی کامل بہ حضرت امام
ہمام علی بن موسی الرضا علیہ التّحیة والسلام بود، دیگر بارہ در ایام پادشاہی و
سلطنت در آن عتبہ فلک رتبہ اظہار عبودیت و مسکنت خواست، تصمیم عزیمت
سفر خراسان فرمود. مسرعی بہ ارض اقدس مامور و مقرب الحضرت آصف الدولہ
قاجار دولو را کہ خال آن شہریار بی ہمال بود از مکنون خاطر آگاہی داد.

بعد از نوروز فیروز سلطانی و انتضای بزم و جشن خاقانی سرہنگان دربار و
سرتیپان سرکار را از تہیہ ضروریات یورش خراسان و احتشاد و اجتماع افواج دریا
امواج بی کران انتباہ و اطلاع افزود بہ اشارت جناب مؤتمن السلطان میرزا آقاخان
نوری وزیر عساکر نصرت مآثر کہ مطاع دیوان لشکر و مختار حرکات افواج بود و
کارگزاران دولت ابد مدت بہ انجام مہام سفر شاہنشاهی پرداختند. ابواب خزاین و
اقفال بیوتات خاصہ گشادن گرفتند، از اسلحہ و خفتان و کمر شمشیر و نقود و
اجناس ہمہ گیتی بی نیاز آمدہ، فسیلہ ہای خیول را از مراتع و چرا و خور راندہ بہ
حوالی ری رسانیدند، بی ضنت و حیف بہ ارباب سیف تقسیم نمودند:

نظم

ہزاران دیو شد از بند جستہ بہ ہر دیوی ہڑیری بر نشستہ

اشتران کویہ کویہان را در زیر توپخانہ و زنبورکخانہ فرو کشیدند و اشتران آہن رگ
را حامل احمال و افعال داشتند، بعد از اجتماع و ازدحام جنود منصور و حرکت
موکب ظفر کوکب و نقل مکان بہ بساتین خارج دارالملک و اندک درنگ حضرت

فقط السلاطین محمد شاه قاجار عرض سپاه خواسته به توسط جناب وزیر لشکر هشتاد هزار (۸۰۰۰۰) کس معروض افتاد، و هشتاد (۸۰) عراده توپ بزرگ و پنج هزار (۵۰۰۰) بار فورخانه مشهود شد، صحرای معسکر نمونه دشت محشر و فورخانه دوزخ مقرر شرم افزای طبقات جحیم و ستر بود.

مع القصة نواب امیرزاده فرهاد میرزا به نیابت طهران و محمد باقر خان قاجار بیگلربیگی و حاجی قاسم خان تبریزی و فوجی چند مأمور به توقف دارالخلافه شدند، و نواب امیرزاده سلطان مراد میرزا و امیر اصلاخان قراگوزلو به انتظام بختیاری و عراق رفتند، و فضل علی خان قراباغی به حکومت اصفهان رفت، و خسرو خان گرجی به رکاب همایون آمده، فرستاده سلطان عظیم الشان سلطان محمودخان، کمال افندی که به جهت تأکید اساس و داد به طهران آمده بود رخصت رجعت یافت.

در نوزدهم شهر ربیع الثانی به اشاره پادشاه ترک اردوی بزرگ شاهانه به جنبش در آمد شاهزادگان خاقان نژاد و وزرای آصف نهاد در رکاب شهریار سلیمان حشمت بر مراکب باد رفتار برآمدند، از بروق اسلحه مصیقل رکائب دیده آفتاب خیره و از غبار مظلومه مخلخل عساکر چهره آسمان تیره بود یک عالم کوه آهنین در حرکت بود و قیامت کبری نه و یک دشت مار و شین جلوه گر و روز معارضه موسی نه، غریو شیپور و طبل افواج و لوله در کوه و دشت افکندی و غنه سربازان اتراک زلزله بر خاک ترکستان در آوردی، از نعره توپ در بطن مادران کودکان را حول خواست و از شینلیک زنبوره صماخ صخره صما اصم گشت. امیر تومنان و امیر خمیسان رستم دستان را از امثال خود نمی شمردند و سرتیپان و سرهنگان طوس نوذر را از اکفای خود نمی دانستند سیوفهم امّ الآجال و رماحهم یتم الاطفال الحرب داهبهم و الحمد آدابهم و النصر طعمهم و العدرّ غنهم.

نظم

و من العجایب ان بیض سیوفهم تلد المنایا السود و هی ذکور

با فرافراسیابی و شکوه کیخسروی از راه سمنان منزل به منزل همی سپردند تا به ساحت بسطام مقام گزیدند در و دشت را خیمه و خرگاه شاهانه و چتر و شامیانه از پرتو آفتاب محبوب ساخت و قبه های خیام با زحل و بهرام انبازی گرفت، مدت

چهل (۴۰) روز پادشاه والا جاه در آن چمن پر سنبل و سمن اتراق فرمود و ملتزمین رکاب نصرت مآب به عیش و راحت و استحمام و استراحت پرداختند، و در محافل بزم ساز مواقع رزم را کامل همی ساختند.

چون کامران میرزا والی هرات طریق عبودیت موروثی نسبت بدین دولت ابد مدت از دست داد و به برده گرفتن و اسیر بردن رعایای خراسان دست تطاول دراز کرد و به تسخیر سیستان که یکی از احفاد صفاریه در آن حکمران و اظهار انقیاد به شاهنشاه ایران می نمود لشکر کشید و او نامه عجزآمیز به پادشاه ضعیف نواز ظالم گداز عرضه کرد. به حکم پادشاهی یرلیغی بلیغ محتوی بر تهدید و تخویف به کامران مرقوم افتاد، و با فتیح خان نام افغان فرستاده او ارسال شد.

و مقارن این حال عرایض امیر دوست محمدخان سردار کابل و کهن دل خان حاکم قندهار و شمس الدین خان سردار فرقه ای از افغانه مشتمل بر اطاعت و اخلاص با هدایا و تحف خاص در رسید، و استدعای توجه موکب همایون به جانب خراسان و تصاحب بلاد ضمیمه قدیمه ایران کردند. قنبرعلی خان مافی با خلایق آفتاب شعاع بدان صفحات مامور شد، و مقرر شد که نواب امیرزاده حمزه میرزا با حسن خان سارواصلان و سی هزار (۳۰۰۰۰) کس حرکت و در نیشابور به معسکر منصور پیوندند، و حبیب الله خان امیر توپخانه با توپهای جهان آشوب در سبزوار متوقف باشند.

و در این ایام معروض افتاد که الله قلی خان اورگنجی جماعتی از کوکلان قازن قلعه را کوچانیده که به خوارزم برد، و نجفقلی خان شادلو به مدافعه او پرداخته موازی یکهزار و پانصد (۱۵۰۰) خانوار از آن طایفه را قهراً قسراً گرفته بزنجرود معروف به بوجنورد برده سکونت داد. و پس از وصول این اخبار آصف الدوله به شوق عتبه بوسی به حضور همایون آمد و قرار حرکت اردوی کیهان پوی به سمت مقصد محقق گردید:

تا خود فلک از پرده چه آرد بیرون

ذکر استخلاص و رهائی حضرت شاهزادگان جلیل از حصن حصین اردبیل و روی کردن به دولت روس و روم و انجام کار ایشان

در مضامین قضایای مرقومه گذشته معروض گردیده که حضرات شاهزادگان جلیل را از طهران به اردبیل نزول افتاد و از حیثیت عزت و راحت و وسعت و نعمت نقصانی در مراتب معیشت ایشان باقی نماند الا اینکه به خروج از آن حصن جواز نداشتند، با اهل و عیال و فرزند و مال آسوده همی بودند.

چون ماهی چند در گذشت نواب رکن الدوله علی نقی میرزای حکمران سابق قزوین را از رعایای قزوین منقطعه در سلک خدمه حرم اندراج و انسلاک داشت و او را از قزوین بخواند و به اردبیل رسید. آن خادمه را برادری مقنی بود که حرفت او حفر چاه و قنات و در این امر قدرتی وافی داشت و در جرگه خدمتکاران شاهزاده ملازمت همی کرد.

و چون چندی بر این بر آمد و شاهزاده از رهائی یأس و از توقف هراس یافت به تدبیر استخلاص اندیشه همی کرد مقنی قزوینی به اشارت او آلات حفر و نقب از متین و بیل و کلند مهیا نمود. شاهزاده به بهانه اینکه مغسلی یا بالوعه‌ای در حرمخانه ترتیب دهد، حاجی علی اصغر مازندرانی که نگهبان ملک‌زادگان جلیل و حکمران شهر اردبیل بود بفریفت و خام کرد، و از درون حرمخانه که جدارش با دیوار حصار و خندق قلعه اردبیل اتصال داشت، مقنی قزوینی منسوب خود را به حفر نقب و رسانیدن به خندق مأمور داشت. نخست چاهی بزرگ و عمیق به نام بالوعه بساخت و خاک آن را به خارج عمارت نقل کردند و بعد از آن به حفر نقب پرداخته هر چه از ممر نقب خاک بر می آورد در آن چاه خالی همی کرد:

تاره نبرد کسی که مقصودش چیست

و در مدت اشتغال بدین کار، شاهزاده مراکب و رکائب خاصه تشخیص و تعیین فرموده در خارج [۲۲] قلعه اردبیل مهیا داشت، و پس از سه ماه که کار صورت اتمام و انجام گرفت و سر نقب از حرمخانه نواب رکن الدوله علی نقی میرزا به اسافل و